

ای لطف ناگهانی

غلامرضا خاکی

www.gholamrezakhaki.com

تقدیم به دکتر لطفی

که مداد و کاغذهای ولو

شده‌ام را روی میز کارش پاس داشت.

اشاره

چایی پیش رویم دارد سرد می شود. جناب کشاورز با مهربانی ویژه ای از همه استقبال می کند. خدا را شکر در این مطب از دو چیز خبری نیست: یکی مجله‌های کهنه پاره پوره پزشکی در اتاق پذیرایی بیماران و دیگری ناز و اطوار منشی های تئیش مامانی بزک کرده که تمام هنرشان لوندی و در بینی سخن گفتن است. به راستی که جالب است، در شهر تهران در سالن مطبی آرام صدای قربانی پخش شود و در قفسه کناری ات مجله های بخارا در کنار کتاب های انگلیسی دندانپزشکی ردیف شده باشد...

لحظاتی است از خواندن نفسگیر میزگردی درباره دوران هویدا در مجله اندیشه پویا رها شده‌ام. در این میزگرد دوباره آن ماجرای عبدالله انتظام را خواندم.^۱ گاهی چه رجل استخوانداری در سپهر آسمان تیره و تار سیاست ایران درخشیده و می درخشند!

^۱ عبدالله انتظام وزیری (زاده ۱۲۷۸ - درگذشته ۲ فروردین ۱۳۶۲) دیپلمات، سیاستمدار، مدیر ارشد اجرایی ایرانی، وزیر امور خارجه ایران در کابینه حسین علاء و فضل‌الله زاهدی. سفیر ایران در آلمان، رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود. پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ حسین علاء وزیر دربار عده‌ای از رجال سیاسی را جمع کرد و تشکیل جلسه دادند. این جمع شامل عبد الله انتظام، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، علی اصغر حکمت، محمد علی وارسته، گلشائیان و چند نفر دیگر بود و نظر دادند که نخست وزیر اسدالله علم تند روی کرده و بهتر است کنار رود و برای تسکین هیجان مردم حکومتی تازه روی کار آید. این جلسه که بدون اطلاع مقامات به ویژه شخص شاه تشکیل شده بود باعث دلخوری شاه و برکناری وی شد. انتظام پس از برکناری، با حقوق ناچیز بازنشستگی آن روز که فقط ۹۵۰ تومان بود

در دندانان دندان

به درد دندان می اندیشم و اینکه چگونه هیچکس در تمام طول مدرسه به ما آموزشی برای نگهداری خوب دندان نداد و بسیاری از دندانها در جهل من ویران شدند.

هر بار که دندانم درد کرده است یاد آن پیرمردی که کارکشته در سفر هند می افتم که می گفت: «لذت جهان زن است و دندان.» و همان موقع نمی دانم چرا برای حال گیری بی دلیل به این پیرمرد خوشگذران - که مرا مخاطب چنین اندرزی قرار داده بود- گفتم: شیخ احمد احسائی^۲ برای حل مشکل معاد و غیبت و بعثت و معراج جسمانی، یک عنصر جدید معرفی کرده است بنام هورالقلیا. شیخ باور داشت این یک چیز خیلی لطیف و جوهره ایدئال هر چیزی است! یکی از مهم ترین چیزهایی که از تصور او از بدن آرمانی ناشی می شد تشریح دردهای جهنم است که او آن را از جنس دردهای دندان می دانست...

بگذریم حدود سی سال و بیست سال پیش در دو نوبت به همت و لطف دو دندان پزشک کارهایی روی دندانم انجام شد و این سالها من مشکلی نداشتم، تا این که هفته گذشته درد، مرا به تکاپو و چاره جویی آورد. بی تردید از چنین تکاپوهای در روان آدمی است که عارفان بهره گرفته اند و اصطلاح دردطلب را ساخته اند و پیوسته از خداوند خواهانند تا در آنها درد بریزد، این درد چیست؟ احساس بی تابی، بی قراری و خلجانی که از عدم ادراک حضور خدا در هستی فرد حاصل می شود. استاد این دردپردازی شیخ عطار است:

**درد عشق تو که جان می سوزدم
گر همه زهر است از جان خوشتر است
درد بر من ریز و درمانم مکن
زان که درد تو ز درمان خوشتر است
می نسازی تا نمی سوزی مرا
سوختن در عشق تو زان خوشتر است**

درد: سازوکار سیروسلوک

مدتی گذران کرد؛ ولی چون از لحاظ معیشت سخت در تنگنا بود، کارگاهی در منزل دایر و به آهنگری و پنجره سازی پرداخت و از این طریق کمبود مخارج خود را تامین کرد.

^۲ احمد بن زین الدین احسانی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ ق) (۱۸۲۶-۱۷۵۳ م) یک عالم شیعه بود که عقاید عرفانی و دینی پیچیده ای ارائه کرد که باعث درگیری هایی بین علمای شیعه شد و در اواخر عمر او به عنوان یک فرقه مجزای دینی-عرفانی بنام مکتب شیخیه شناخته شد. احمد مدعی بود در خواب از امامان شیعه به او وحی می شود و علوم دینی را از این طریق دریافت می کند.

عارفان به خوبی دریافته‌اند درد، بی‌تاب ساز روان آدمی برای تجربه امر متعالی است. درد اجازه نمی‌دهد روان آدمی، به مرداب تبدیل شود. در نزد آنان خداخواهی واقعی از احساس درد آغاز می‌شود. آنها بر همین مقیاس توصیه کرده‌اند کسانی را که درد طلب ندارند نباید چندان جدی گرفت. سازوکار درد دو تفاوت اساسی در رویکرد عارفان با فقیهان ایجاد می‌کند:

نخست آن که عارفان، خداخواهی را با موضوع سن مربوط نکرده و آن را با رشد فیزیولوژیک مرتبط نمی‌کنند. آنان با وجود اینکه خود متشرع بوده‌اند، مفهومی به نام سن تکلیف را در میان نمی‌آورند و عبادت را ستین خداوند را محصور و محدود به مناسکی خاص نمی‌کنند که در چارچوب تکلیف فقهی باید در سنی خاص آغاز شود. دوم موضوع امر به معروف و نهی از منکر در حوزه عبادات است، یعنی این که اگر کسی به درد طلب نرسیده است به حال خودش رهاش کنید تا وقت آن برسد که او به نیاز برسد که به قول شمس تبریزی، «سرمایه نیاز است.»^۳

چه می‌نویسم در این مطب دندانپزشکی که همیشه از صدای مته هایش می‌ترسم؟! خب آخر هنوز از صدای مته خبری نیست و فعلا خلوتگاهی آرام و زیبا و سرشار از آوای موسیقی است. براستی این جهان چه لذت را ستینی دارد مگر دمی از خود رها شدن؟! (این همه میل آدمیان به مسکرات و مخدرات از کجاست؟ چیزی جز تمنای رها شدن است؟ ستون خیمه ادبیات و عرفان مگر چیزی غیر خواستن بیهوشی است؟! آن بیت مولانا در یادم می‌آید که فرمود:

خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم
دیدیم این جهان را تا آن جهان رویم
نی نی که این دو باغ اگر چه خوش است و خوب
زین هر دو بگذریم و بدان باغبان رویم

باری درد دندان، مرا به اینجا و آنجا کشاند تا این که باز لطف او از جایی دستگیرم شد که هرگز گمان نمی‌بردم. این تصور که همیشه در زندگی، لطف حق از جاهایی امکان‌گشایش و گشودگی گره‌های زندگی را فراهم می‌آورد که گمان نمی‌رود، مایه امید باورمندان است، این باور

^۳ آدمی را چون از ره نیاز در آید، قیمت او پیدا نیست. آدمی را دو صفت است: یکی نیاز؛ از آن صفت امید دار و چشم‌بند، که مقصود درآید. صفت دیگر بینبازی. [به] بینبازی چه امید داری؟ نهایت نیاز چیست؟ یافتن بینباز. نهایت طلب چیست؟ در یافتن مطلوب. نهایت مطلوب چیست؟ در یافتن طالب. (۱:۱۴۳)

باعث می‌شود که هرگز، انسان ایمانی احساس بن‌بست پیدا نکنند. همین ناشناختگی خاستگاه امیدهاست. این معنا را پیر بلخ اینگونه بیان می‌کنند:

دو دیده در عدم دوز و عجب بین

زهی امیدها در ناامیدی

بله، می‌گفتم، ماجرای گشایش اینگونه بود که با ناشر کتاب، ماجرای دندان درد را در میان نهادم و او از مسیر درمانم پرسید، او گفت: «دکترفاضلی هم مانند شما گرفتار شده بوده است...»

دم‌غروب دکتر فاضلی زنگ زد و مفصل چندوچون سفرش را به قونیه برایم توضیح داد و نقدهایش را مطرح کرد. در انتهای گفتگو از احوالم که پرسید ماجرای دندان را برای او توضیح دادم. او گفت: در پایان یکی از سخنرانی‌هایش، خانم و آقای او را تا خانه همراهی می‌کنند و معلوم می‌شود که آقا دندانپزشکی ماهر و فرهیخته است و از شیفتگان فرهنگ و ادب ایرانی. این پزشک در راستای مسئولیت اجتماعی و شهروندی، حتی یک کتابفروشی در حال ورشکستگی را خریداری کرده تا چراغ نشر بی‌جان در این ولایت خاموش نشود.

محبت همیشه سرشار دکترفاضلی، جاری شد و دقایقی بعد دکتر فاضلی تماس گرفت که با آقای دکتر لطفی گفتگو کرده و ایشان اجازه داده‌اند که تماسی بگیرم. با وجود آن که سنت همیشگی من است که به دوستان پیش از تماس پیامکی می‌زنم که: آیا امکان تماس هست؟ اما چند باری به دکتر زنگ زدم، پاسخی نیامد. سرانجام پیامکی روانه کردم، نیم ساعت بعد پیام آمد که تماس خواهند گرفت که گرفتند و اکنون من در اینجا منتظرم...

خب، آقای کشاورز اسمم را صدا زد، دیگر مجال نوشتن نیست.